

[بررسی حکم اطاعت از والدین از منظر آیت الله زنجانی دام ظله 1](#_Toc103697231)

[استدلالات مطرح شده بر وجوب طاعت والدین 2](#_Toc103697232)

[الف: آیات 2](#_Toc103697233)

[عدم تمامیت دلالت آیات بر وجوب اطاعت مطلق 4](#_Toc103697234)

[ب: روایات 4](#_Toc103697235)

[بررسی وثاقت حسین بن علوان 6](#_Toc103697236)

**موضوع**: حکم اطاعت والدین ذیل بحث نوافل واجب شده /قرائت /صلاه

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه گذشته به مناسبت بحث از نافله هایی که واجب بالعرض می شوند، مسئله وجوب اطاعت از والدین مطرح شد. استاد به تبع محقق خویی اطاعت والدین در صورتی واجب دانستند که عدم آن، موجب بی حرمتی به پدر و مادر شود. در این جلسه به ادامه همین مسئله با نگرشی به فرمایشات محقق زنجانی دام ظله پرداخته می شود.

## بررسی حکم اطاعت از والدین از منظر آیت الله زنجانی دام ظله

راجع به بحث وجوب اطاعت والدین، آیت الله زنجانی در بحث اعتکاف مفصل بحث کرده اند و چون بحث ایشان مشتمل بر مطالبی است که مهم است[[1]](#footnote-1)، به بررسی فرمایشات ایشان می پردازیم. ایشان چنین نتیجه گرفته اند که ایذاء والدین در مواردی که مربوط به امور دنیوی است و مربوط به حفظ نظام زندگی نیز نیست، یعنی امر پدر و مادر موجب اختلال نظام زندگی فرزند نمی شود، ایذاء پدر و مادر در این مورد مطلقا حرام است. توضیح اینکه: ایذاء والدین گاهی در امور اخروی است مثل اینکه می گوید نماز شب نخوان چون اگر بخوانی من ایذاء می شوم، اینجا اطاعت لازم نیست، اما اگر پدر بگوید فلان کار دنیوی را نکنید مثل اینکه با دخترخاله خود ازدواج نکنید، از طرفی نظام زندگی نیز مختل نمی شود؛ زیرا می توان با شخص دیگری ازدواج کرد، اینجا ایذاء آن ها حرام است؛ بلی، اگر والدین بگویند که همسر خود را طلاق بده و نظام زندگی مختل می شود، اطاعت آن ها لازم نیست حتی اگر به ایذاء آن ها منتهی شود. اگر پدر بگوید که نماز شب بخوان، اگر نخوانید من ایذاء می شوم، قطعا اطاعت از آن ها لازم است. لازم نبودن اطاعت در جایی بود که نهی از عبادتی کنند، اما اگر امر به عبادتی مثل نماز شب کنند و ترغیب به امر آخرتی کند، از امر او به فلان کار دنیوی که کمتر نیست، لذا اطاعت از او لازم است.

### استدلالات مطرح شده بر وجوب طاعت والدین

آیت الله زنجانی برای این نظر استدلالاتی مطرح فرموده که خلاصه آن چنین است:

#### الف: آیات

ایشان می فرمایند ما راجع به آیه شریفه ﴿فلاتقل لهما أف﴾ [[2]](#footnote-2)، اگر ما باشیم و این آیه، مربوط به پدر و مادر پیر است و مطلق نیست. در آیه دارد که﴿ اِمّا يَبْلُغَنَّ‌ عِنْدَكَ‌ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ‌ لَهُما أُفٍّ‌﴾ حال اگر پدر کسی پیر نباشد، از آیه استفاده نمی شود که اف گفتن بر وی حرام باشد. ما می گوییم اگر اینطور است، اگر پدر و مادر پیر باشند ولی عندک نباشند، در جایی دیگر باشند، باید اف گفتن به آن ها حرام نباشد، اگر بگویید که متفاهم عرفی فرقی نمی گذارد، می گوییم نسبت به پیر و جوان بودن نیز همین است که متفاهم عرفی فرق نمی گذارد. اینکه مسئله پیر بودن آمده است به خاطر این است که آن ها در زمان پیری به شما خیلی احتیاج دارند و آن وقت است که اگر شما به ایشان اف بگویید و بگویید که حوصله شما را ندارم، بیشتر دلشان می شکند؛ اینطور نیست که پیر بودن در حکم دخالت داشته باشد. البته ایشان قبول دارند که طبق اطلاق روایات اف گفتن بر والدین مطلقا حرام است ولی در ذیل این آیه چنین فرموده بودند که دلالت ندارد.

در صحیحه حماد نیز ذیل آیه ی آمره به احسان والدین چنین نقل شده است:

« مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي وَلَّادٍ الْحَنَّاطِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً مَا هَذَا الْإِحْسَانُ فَقَالَ الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَ أَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَاكَ شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَ إِنْ كَانَا مُسْتَغْنِيَيْنِ أَ لَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّه‏ ع وَ أَمَّا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما قَالَ إِنْ أَضْجَرَاكَ فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا إِنْ ضَرَبَاكَ قَالَ وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا كَرِيماً قَالَ إِنْ ضَرَبَاكَ فَقُلْ لَهُمَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا فَذَلِكَ مِنْكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ قَالَ وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ قَالَ لَا تَمْلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَ رِقَّةٍ وَ لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَ لَا يَدَكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَ لَا تَقَدَّمْ قُدَّامَهُمَا»[[3]](#footnote-3)

در این روایت امام می فرماید که اگر نیاز به چیزی دارد ولو اینکه غنی هستند، صبر نکن که از شما سوال کنند، قبل از سوال، نیاز آن ها را برطرف کن. سپس امام آیه را مطرح می کنند و تفسیر می کنند.

طبق بیان محقق زنجانی، اینکه در این روایت آمده است که «إن اضجراک» یعنی حتی اگر شما را ایذاء کردند شما آن ها را ایذاء نکنید، فهمیده می شود که ایذاء والدین مطلقا حرام است.

ما همینطور که فرمایش های ایشان را نقل می کنیم، حاشیه های خود را نیز مطرح می کنیم؛ زیرا مطالب ایشان زیاد است. به نظر ما اف گفتن در آن زمان نوعی هتک حرمت بود و صرف ایذاء نبود. مثل اینکه پدر می گوید ای پسرم این همه دنبال کار نرو و تا ساعت ده نزد ما بمان، ساعت ده به بعد به سر کار برو و بعد دوباره به منزل بیا و وقتی آمدی دیگر با موبایل کار تجاری نکن، همان دو ساعت برای زندگی بس است. پسر می گوید: زمانه فرق کرده است و با دو ساعت کار نمی توان زندگی ایجاد کرد. آیا اگر پسر رفت و کار کرد، این ایذاء والدین حرام است؟ خیر؛ حدأقل محتمل است که عرفا در آن زمان نوعی هتک بود. اف گفتن خیلی مهم بود و هتک حرمت بود. فرهنگ ها نیز متفاوت است. اکنون وقتی پدر شما راجع به چیزی اصرار کند مثل اینکه به ماسک زدن شما اصرار کند، شما می گویید «اوه» خیلی اصرار می کنید یک بار گفتید متوجه شدم، آیا این کار حرام است؟ خیر، حرام نیست. علاوه بر اینکه این روایت مطرح شده، بیان مستحبات است. اصلا احتمال نمی دهیم که جزء واجبات این باشد که ما صبر نکنیم که پدر تقاضایی کند و تا نیازی داشت، سریع بدون مطرح کردن سوال اجابت کنیم. احتمال وجوب آن نمی رود. یا مثلا آیا واجب است که اگر والدین کتک زدند، فرزند حتما بگوید که خداوند شما را ببخشد؟ احتمال وجوب آن نمی رود. یا مثلا احتمال حرمت بلند کردن صدا نسبت به صدای آن ها نمی رود.

**سوال:** در آیات قرآن آمده است که «أف لکم و ما تعبدون من دون الله»

**جواب:** بلی، این مطلب نیز موید است؛ أف لکم نوعی توهین است و اینطورنیست که خداوند بیان تعجب کند که آن ها رفته اند بت می پرستند. عقوق نیز کمتر از اف گفتن نیست.

#### عدم تمامیت دلالت آیات بر وجوب اطاعت مطلق

خلاصه اینکه بیان محقق زنجانی مبنی بر حرمت مطلق ایذاء والدین تمام نیست؛ زیرا ممکن است گاهی ایذاء بشوند ولی هتک نشوند و آنچه در آیات نهی شده است، هتک حرمت آن ها است. مثلا اگر پدری به فرزند خودد بگوید که دانشگاه نرو و نزد من بمان و کشاورزی یاد بگیر. اگر فرزند برود دانشگاه و پدر و مادر ناراحت شوند و ایذاء شوند، این ایذاء حرام نیست و آیه «لاتقل لهما أف» دال بر حرمت آن نیست. البته محقق زنجانی می فرماید اگر فرزند به حرج بیفتد، لاحرج وجوب اطاعت را برطرف می کند.

خلاصه اینکه از حرمت قول به اف که مرتبه ای از هتک است، حرمت ایذائی که هتک نیست استفاده نمی شود. آیت الله زنجانی نیز قبول دارند که وقتی سیاق روایتی بیان مستحبات بود و نسبت به یک فقره شک کردیم که واجب یا مستحب است، ظهور در وجوب پیدا نمی کند. ایشان مطلق ایذاء والدین را ولو اینکه آن ها سوال و درخواستی نیز نکرده باشند حرام می داند. یعنی هر کاری که موجب ایذاء والدین شود ولو اینکه آن ها نهی نیز نکنند حرام است.

#### ب: روایات

 سپس فرموده اند: روایات بیانگر وجوب اطاعت از والدین نیز گرچه غالبا ضعیف السند هستند ولی کم نیستند و وثوق به صدور آن ها وجود دارد. سپس روایات را مطرح می کنند:

1.اولین روایت در فقه الرضا است:

« عَلَيْكَ بِطَاعَةِ الْأَبِ وَ بِرِّهِ وَ التَّوَاضُعِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْإِعْظَامِ وَ الْإِكْرَامِ لَهُ وَ خَفْضِ الصَّوْتِ بِحَضْرَتِهِ فَإِنَّ الْأَبَ أَصْلُ الِابْنِ وَ الِابْنَ فَرْعُهُ لَوْلَاهُ لَمْ يَكُنْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ ابْذُلُوا لَهُمُ الْأَمْوَالَ وَ الْجَاهَ وَ النَّفْسَ وَ قَدْ أَرْوِي أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيك‏..»[[4]](#footnote-4)

ایشان قبول دارد که سند این روایت صحیح نیست، ولی ما می گوییم حتی دلالت بر وجوب نیز به قرینه سیاق نمی کند. تواضع نسبت به والدین واجب نیست، گرچه در قرآن نیز آمده «واخفض لهما جناح الذل من الرحمۀ» ولی اینکه انسان ذلیلانه حتما نزد آن ها برود واجب شرعی نیست. تواضع به معنای خوار و ذلیل بودن نزد والدین واجب نیست. ممکن است کسی با پدرش هم بحث نیز باشد ولی حرام نیست. تواضع رفتار خاضعانه است. اگر قرار بود واجب باشد مطرح می شد، لوکان لبان. خفض الصوت بحضرته معلوم نیست واجب شرعی بوده باشد. مثلا امواج صوتی را پایین می آورد، پدر می گوید که نمی شنوم چه می گویی؟ در جواب می گوید باید صدایم را بالا نیاورم!! آیا واجب است؟ آنچه که مبنی بر صدای پایین آمده است کنایه از احترام است. هیچ فقیهی واخفض لهما جناح الذل را نیز واجب شرعی ندانسته است. آنچه واجب است رعایت احترام است. آیا باید حتما پسر با گردن کج وارد خانه شود؟ رفتار خاضعانه از همین جمله کارها معلوم می شود مثل دست بوسیدن و گردن کج کردن و غیره، این کار ها واجب شرعی نیست.

2. روایت بعدی در عوالی اللیالی است:

« قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا حَقُّ الْوَالِدِ قَالَ أَنْ تُطِيعَهُ مَا عَاشَ قِيلَ وَ مَا حَقُّ الْوَالِدَةِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لَوْ أَنَّهُ عَدَدَ رَمْلِ عَالِجٍ وَ قَطْرِ الْمَطَرِ أَيَّامَ الدُّنْيَا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا مَا عَدَلَ ذَلِكَ يَوْمَ حَمَلَتْهُ فِي بَطْنِهَا»[[5]](#footnote-5)

اشکالات استدلال به این روایت چنین است:

1. سند این روایت ضعیف است.
2. از جهت دلالت نیز ممکن است کسی بگوید به قرینه سیاق حق الوالدۀ بیان مستحبات است.
3. شبهه ای نیز مطرح می کنیم که خیلی اصرار نیز نداریم: حقوقی که برای افراد نسبت به یکدیگر ذکر می شود ظهور در وجوب ندارند. مثلا حق الولد علی الوالد أن یحسن اسمه...اینگونه تعبیرات ظهور در وجوب ندارند. یا مثلا در رساله امام سجاد علیه السلام حق دوستان و مومنین و همسایگان مطرح شده است ولی واجب نیست. حق دارای مراتب است؛ ما حق واجب و حق مستحب داریم، اطلاق حق، معنای حق واجب ندارد. ما دلیلی نداریم که ادای حق واجب باشد تا بتوان به اطلاق آن تمسک کرد. صرف اینکه حق شاگرد بر استاد و حق استاد بر شاگرد و حق همسایه بر همسایه را مطرح می کنند، برای اثبات وجوب کافی نیست. اگر کسی اسم هایی که تحسین است برای فرزند نگذارد، اشکالی ندارد و حرام انجام نداده است. این ها دلیل بر وجوب نیست.

آیت الله زنجانی مجموع این روایات را مطرح کرده و فرموده اند که از مجموع آن ها استفاده می شود که ایذاء والدین حرام است. 3.روایت سوم حدیثی است که در مستدرک از کتاب حسین بن سعید نقل می کند:

« الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَلْبِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ أَوْصِنِي فَقَالَ أُوصِيكَ أَنْ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئاً وَ لَا تَعْصِ وَالِدَيْكَ إِلَى أَنْ قَالَ وَ ادْعُ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ- وَ اعْلَمْ أَنَّ لَكَ بِكُلِّ مَنْ أَجَابَكَ عِتْقَ رَقَبَةٍ مِنْ وُلْدِ يَعْقُوبَ»[[6]](#footnote-6)

##### بررسی وثاقت حسین بن علوان

سند این روایت از نظر ما خوب است؛ زیرا عمر بن خالد، عمر بن خالد ابوخالد واسطی است که کشی از ابن فضال وثاقت وی را نقل می کند، حسین بن علی کلبی همان حسین بن علوان کلبی است، این سند چون خیلی معروف است یا تصحیف شده یا نام جدش علی و اسم پدرش علوان بوده است، ولی مسلم است که این دو یکی هستند. محقق زنجانی حسین بن علوان را ثقه نمی داند ولی ما ثقه می دانیم با این بیان که در رجال نجاشی راجع به حسین بن علوان چنین آمده است:

« أخوه الحسن يكنى أبا محمد ثقة، رويا عن أبي عبد الله عليه السلام، و ليس للحسن كتاب، و الحسن أخص بنا و أولى روى الحسين عن الأعمش و هشام بن عروة»[[7]](#footnote-7)

 در خلاصه الرجال علامه حلی کلام ابن عقدۀ نیز آمده است:

« قال ابن عقدة: إن الحسن كان أوثق من أخيه و أحمد عند أصحابنا»[[8]](#footnote-8)

محقق زنجانی فرموده است که محقق خویی فرموده که ثقه به حسین بن علوان می خورد زیرا مکذب له حسین بن علوان است و ذکر أخوه الحسن استطرادی است و خلاف ظاهر است که ثقۀ به حسن بخورد. مطلب محقق زنجانی درست است و ما نیز می گفتیم که ظاهر ثقۀ این است که به حسن می خورد. یکنی أبومحمد تعبیری برای حسن است و بلافاصله بعدش ثقۀ آورده است ظهور در این دارد که به حسن برگردد. اگر قرار بود به حسین بخورد باید می فرمود:«و کان ثقۀ» علاوه بر اینکه، اینکه اول بگوید حسین بن علوان و نگوید ثقۀ، بعد که حسن را مطرح می کند ثقۀ را مطرح کند و بگوییم مقصود از ثقۀ، حسین بن علوان بوده است، خلاف ظاهر است. اینطور تقطیع در سخن گفتن خلاف ظاهر است و اگر بناء بود ثقۀ راجع به حسین باشد عطف بر و أخوه الحسن می شد و بعد می گفت: «و کان ثقۀ» اما اینکه همینطور یکدفعه کلمه ثقۀ را بیاورد ظاهر در بازگشت به حسن دارد. لاأقل این است که مجمل است؛ استظهار اینکه حتما به حسین بن علوان بخورد اشتباه و خلاف ظاهر است. گفته نشود که چرا حسن بن علوان را جدا مطرح نکرده است؟ جواب این است که حسن بن علوان صاحب کتاب نیست در حالی که فهرست نجاشی برای ذکر اصحاب کتب و مصنفات بوده است؛ أعم از شیعه اثنی عشری و زیدیه و حسین بن علوان که می گوید عامی، یعنی زیدی مذهب است. بتری است. زیدی ها دو قسم بوده اند: برخی زیدی جارودی بودند که تعبیر شیعی در مورد آن ها به کار می بردند زیرا ماقبل امیر المومنین علیه السلام را قبول نداشتند، زیدی های بتری قسم دیگر هستند که خلفاء را قبول داشتند و بعد حضرت امیر و بعد امامین حسنین علیهما السلام و بعد امام سجاد و بعد زید را قبول داشتند. در مورد این ها تعبیر به «عامی بتری» می شود.

خلاصه اینکه اشکال محقق زنجانی به کلام محقق خویی را قبول داریم ولی عرض ما این است که در تعبیر «قال ابن عقدۀ إن الحسن کان أوثق من أخیه» که علامه فرموده است، ظهور در توثیق حسین نیز دارد. آیت الله زنجانی این نکته را قبول ندارند و می فرمایند اگر دو تا پیر مرد باشند و بپرسید که کدامیک کوچک تر از دیگری هستید، معنایش این نیست که هردو صغیر هستند. یا وقتی به پدری بگویید که کدام یکی از این دو بچه تان بزرگ تر است، نشان نمی دهد که هر دو بزرگ هستند. در آیه «رب السجن أحب إلی مما یدعوننی إلیه» نیز اینطور نیست که هردو محبوب حضرت یوسف بوده باشند. نسبی است. انصافا این فرمایش محقق زنجانی در جایی که قرینه نباشد بلکه قرینه بر این باشد که مثلا همین مورد ما حسن بن علوان ثقه بوده است، بعد می گویند که حسن بن علوان از برادرش أوثق بود، ظهور در این دارد که برادرش نیز ثقه بوده است، لکن حسن از وی اوثق بوده است. مثلا شما وقتی می گویید شیخ أنصاری از ملای دربندی أعلم است، احتمال عرفی این است که دیگری نیز عالم بوده است، اینطور نیست که هردو بی سواد بوده باشند. اصلا عرفی نیست که نسبت به دو بی سواد گفته شود یکی أعلم از دیگری است. این جور معنا کردن ها فقط در جایی است که قرینه ای باشد مثل قضیه حضرت یوسف در آیه مذکور که قرینه دارد. بنابراین ظهور عرفی اینکه ابن عقدۀ می گوید حسن أوثق از حسین و أحمد عند اصحاب ما است، وثاقت است. مثلا وقتی در حوزه بگویند که زید از فلانی مقبول تر است، نشانگر این است که دیگری نیز مقبول است. اینطور نیست که هردو غیر مقبول بوده باشند به صورتی که یکی فقط دروغگو و دیگری دروغگوی دزد باشد. این نوع معنا کردن قرینه می خواهد؛ زیرا اگر با قرینه نباشد، مخاطب غیر مقبول بودن هردو را برداشت نمی کند و فکر می کند هردو مقبول هستند و به هردو وجوهات می برد. مثلا در مورد حسن بن علی بن أبی حمزۀ بطائنی تعبیر آمده که ضعیف فی نفسه و أبوه أوثق منه، قرینه داریم که معنا چیست، منظور این است که صد رحمت به پدرش، پدرش از وی بهتر بود. ما ظهور افعل تفضیل را در ظهور مبدأ در دو طرف می دانیم. آنچه در مقبوله عمر بن حنظلۀ آمده است که «ینظران إلی أفقهما و أورعهما»[[9]](#footnote-9) ظهور در این دارد که هر دو فقیه باشند و به فقیه تر رجوع کنید، یا وقتی هردو ورع هستند به ورع تر رجوع کنید، نه اینکه حتی اگر شمر و عمر بن سعد هم بودند به ورع تر که مثلا عمر سعد است (چون حاضر به قتل مباشری سید الشهداء نبود) رجوع کنید.

اما دلالت روایت که در آن تعبیر «لاتأس والدیک» آمده است، با اشکالی مواجه نیست. از این رو حرمت عصیان والدین را استفاده کرده اند. در جواب بدین استدلال گفته می شود:

1. این روایت مذیل به ذیلی است که وجوب آن قابل التزام نیست؛ تعبیر چنین است: «إن أرادا أن تخرج من دنیاک فاخرج منها» معنای این فقره این است که زندگی را کنار بگذارید؛ زن و اموال خود را رها کنید. این خلاف مرتکز است و خود محقق زنجانی نیز این مطلب را قبول دارند. معنای خروج از دنیا که به صورت مطلق آمده است، اختلال عرفی زندگی است. اشتباه نشود، خرج من الدنیا به معنای اینکه از این خانه به خانه دیگری برود نیست، معنایش این است که کل زندگی را کنار بگذارد.
2. ممکن است کسی ادعا کند که «أوصنی» ظهور در وجوب ندارد. اگر کسی به بزرگی بگوید که أوصنی، او هم در جواب بفرماید که أوصیک بصلاۀ اللیل، ظهور در وجوب ندارد. بیشتر به نصیحت شبیه است. بلی، اگر پیامبر تعبیر به «آمرک» می کردند، درست بود، ولی سفارش کردنی که در جواب «أوصنی» است، ظهور در وجوب ندارد.

##### ادامه بیان روایات

4.روایت چهارم در مستدرک آمده است:

«أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ فِي كِتَابِ الْأَخْلَاقِ، عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا يَحْجُبُونَ عَنِ النَّارِ الْعَاقُّ لِوَالِدَيْهِ وَ الْمُدْمِنُ لِلْخَمْرِ وَ الْمَانُّ بِعَطَائِهِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ قَال‏ يَأْمُرَانِ فَلَا يُطِيعُهُمَا وَ يَسْأَلَانِهِ فَيَحْرِمُهُمَا وَ إِذَا رَآهُمَا لَمْ يُعَظِّمْهُمَا بِحَقِّ مَا يَلْزَمُهُ لَهُمَا»[[10]](#footnote-10)

ابوالقاسم الکوفی متهم به غلو است.

از نظر دلالت، ظهور در وجوب دارد ولی ضعف سند دارد و به این دلیل کنار گذاشته می شود. بنابراین تاکنون روایتی که تام السند و الدلالۀ باشد، یافت نشد. فقط همین روایت چهارم بعید نیست که دلالتش تام باشد ولی سند آن تمام نبود. در جلسه آینده ان شاءالله به بیان ادامه روایات می پردازیم.

1. .. کتاب الصوم (زنجانی) ج 5 ص 556. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره اسراء، آيه 23. [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص157.](http://lib.eshia.ir/11005/2/157/%D8%B9%DB%8C%D9%86%DB%8C%DA%A9) [↑](#footnote-ref-3)
4. . الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام، ص: 334. [↑](#footnote-ref-4)
5. [عوالی اللئالی، محمد بن ابی جمهور احسائی، ج1، ص269.](http://lib.eshia.ir/11013/1/269/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B7%D8%B1%20) [↑](#footnote-ref-5)
6. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج16، ص188، أبواب ، باب، ح، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/188/%D8%B1%D8%AC%D9%84%D8%A7) [↑](#footnote-ref-6)
7. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص52.](http://lib.eshia.ir/14028/1/52/%D8%A7%D9%84%D8%AD%D8%B3%DB%8C%D9%86%20) [↑](#footnote-ref-7)
8. . رجال العلامۀ الحلی، ج 1 ص 216. [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص68.](http://lib.eshia.ir/11005/1/68/%D8%A7%D9%81%D9%82%D9%87%D9%87%D9%85%D8%A7) [↑](#footnote-ref-9)
10. [مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج15، ص195.](http://lib.eshia.ir/11015/15/195/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%AF%D9%85%D9%86) [↑](#footnote-ref-10)